

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹: ۲۴۳-۲۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

حقوقی سازی نظریه سپهر عمومی و خصوصی با ارجاع ویژه به «هانا آرنه»

سمانه رحمتی فر*

چکیده

تطبیق نظریه سیاسی سپهر عمومی و خصوصی با علم حقوق، مبنایی برای تحدید حقوق و دولت و تدقیق مرز حقوق عمومی و خصوصی می‌دهد. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است؛ به این ترتیب که نخست، سپهر خصوصی و سپهر عمومی با لحاظ آرای هانا آرنه، از طریق شناسایی مؤلفه‌ها توصیف می‌شود و دوم، مؤلفه‌های دو حوزه در انطباق با چارچوب حقوق و شاخه‌های آن در حالت کلی، به ویژه حقوق عمومی و خصوصی تحلیل شده، در نهایت میزان به رسمیت شناخته شدن سپهر خصوصی و عمومی در حقوق ایران سنجیده می‌شود. سپهر خصوصی، عرصه‌ای از زندگی انسان است که با اوصافی مانند مالکیت غیر منقول و ریاست خانواده گره خورده و تمایل بر پوشیدگی و تبعاً ناهقوقی سازی آن است. جامعه مدنی بخشی از سپهر خصوصی و عرصه فعالیت خودبنیاد انسانی در قالب گروه‌های مستقل از دولت است. سپهر عمومی، عرصه ساختن سیاست توسط شهروندان، از طریق گفت‌وگو و فعالیت است. در وضع موجود نظام حقوقی ایران، کلیت چارچوب سپهر خصوصی، مورد حمایت قانون گذار است. جامعه مدنی تلویحاً به رسمیت شناخته شده است، ولی استقلال آن از دولت تضمین نشده است. سیاست را دولت می‌سازد و شهروندان در چارچوب آن با کسب مجوز از دولت فعالیت می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: احزاب، جامعه مدنی، حقوق خصوصی، حقوق عمومی و خانواده.

s.rahmatifar@gmail.com



* استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

مقدمه

حقوقی سازی نظریه‌های سیاسی از راه‌های توسعه علم حقوق است. یکی از مباحث بنیادین حقوق، ترسیم مرزهای درونی و بیرونی آن است. مرز بیرونی به تمییز امر حقوقی از ناحقوقی و مرز درونی به تفکیک شاخه‌های مختلف حقوق از یکدیگر، به‌ویژه حقوق عمومی از خصوصی اشاره دارد. نظریه سپهر عمومی و خصوصی، از نظریه‌های پرطرفدار سیاسی معاصر است که رابطه اراده اشخاص و تصمیم‌های دولت را تبیین می‌نماید. بدیل حقوقی سپهر عمومی و سپهر خصوصی، حقوق عمومی و حقوق خصوصی است. روش متداول نظام‌های حقوقی برای پاسداری از حقوق بشر/شهروندی، فهرست کردن حق‌ها، ایجاد سازوکاری برای اجرای حق‌ها و ضمانت اجرایی برای نقض حق است؛ یعنی ایجاد یک نظم جدید حقوقی که خودبه‌خود به بزرگ شدن دولت می‌انجامد و بالقوه تهدیدی علیه شهروندان است. حقوق فربه، از یک طرف سایر حوزه‌های هنجاری، مانند اخلاق را می‌بلعد و از طرف دیگر یافتن مثال ناب برای حقوق خصوصی در میان قواعد حقوق موضوعه را دشوار می‌کند و این یعنی جواز مداخله کنشگرانه دولت در تمام مناسبات انسانی که در ادامه، حقوق بشر را به‌مخاطره می‌افکند. قانون‌گذاری در یک حوزه به طور کلی و قوانین حقوق عمومی به طور مشخص، به‌منزله ورود دولت و جواز اعمال حاکمیت و به‌عبارتی به‌معنای دولتی شدن یک رابطه است. بنابراین حقوقی سازی نظریه سپهر عمومی و خصوصی اگر مبنایی علمی برای تحدید گستره حقوق در کنار دیگر منظومه‌های هنجاری (حقوق‌زدایی) و تحدید حقوق عمومی در کنار حقوق خصوصی (حقوق عمومی‌زدایی) به‌دست دهد، راهگشاست.

برای تفکیک حقوق عمومی از خصوصی با رویکردی توصیفی و هست‌گرایانه، یعنی بر مبنای وضع موجود نظام‌های حقوقی، معیارهایی مانند منفعت عمومی و خصوصی، آمره یا تکمیلی بودن قواعد، ماهیت شخص اعمال‌کننده قواعد، اعمال حاکمیت، اعمال اصل آزادی اراده و حاکمیت قانون ارائه می‌شود. هیچ‌یک از این معیارها به تنهایی کافی نیست.

با رویکرد هنجاری و باید‌گرایانه، مرز میان حقوق عمومی و خصوصی کجا باید باشد؟

«هانا آرنه» را می‌توان مبدع نظریه سپهر عمومی و خصوصی دانست؛ به نحوی که

هابرماس که این نظریه با نام او گره خورده‌است، در واقع نظریه آرنه را بسط می‌دهد و

با رویکردی تبارشناسانه، ضمن پرداختن به تاریخ نظری و تحلیلی سپهر عمومی و خصوصی در اروپا، آن را نظام‌مند می‌کند. البته آرنت را نمی‌توان در زمره نظریه‌پردازان حقوقی قرار داد (Volk, 2010: 759). او اندیشمند علم سیاست است و حقوق در آثارش جایگاه تبعی دارد. می‌توان گفت که آرنت به طور کلی معتقد به فرعیت و پیشینی بودن حقوق بر سیاست است؛ زیرا به باور او، قانون نه بی‌طرف است و نه غیر سیاسی، بلکه با سیاست درهم آمیخته است (Volk, 2010: 779) و این تأکیدی بر مضاف بودن حقوق نسبت به موضوعش است. از این رو است که تاکنون آرای او از منظر حقوقی بررسی نشده است. نوآوری پژوهش حاضر، تحلیل نظریه سیاسی سپهر عمومی و خصوصی از منظر و برای مقاصد حقوقی است.

هدف اصلی پژوهش، حقوقی سازی نظریه سیاسی سپهر عمومی و خصوصی است و اهداف فرعی عبارتند از توصیف سپهر عمومی و خصوصی؛ بازترسیم مرز حقوق و ناحقوق مبتنی بر سپهر عمومی و خصوصی؛ بازترسیم مرز حقوق عمومی و حقوق خصوصی مبتنی بر سپهر عمومی و خصوصی.

پرسش اصلی مقاله این است که چگونه می‌توان از نظریه سیاسی سپهر عمومی و خصوصی (به طور مشخص آرای آرنت)، نظریه حقوقی استخراج کرد؟ آیا می‌توان مرز امر حقوقی و امر ناحقوقی و نیز مرز میان حقوق عمومی و حقوق خصوصی را با اتکا به نظریه سپهر عمومی و خصوصی، به نفع حفظ حقوق و آزادی‌های شهروندی، دوباره تنظیم کرد؟ فرضیه این است که نه تنها می‌توان، بلکه این نظریه، کارکردهای جدی حقوقی دارد، از جمله اینکه حقوق شهروندان را تضمین و دموکراسی را معنادار می‌کند.

روش مقاله، توصیفی-تحلیلی است. ابتدا سپهر خصوصی و عمومی با بهره‌گیری از آرای آرنت (به عنوان چارچوب نظری) توصیف می‌شود و سپس از طریق روش مطالعه تطبیقی، نظریه سپهر عمومی و خصوصی با وضع موجود نظام حقوقی ایران (به عنوان تجزیه و تحلیل) منطبق می‌شود. با رویکردی دیالکتیکی از طریق تطبیق نظریه سپهر عمومی و خصوصی در فلسفه سیاسی با حقوق ایران، مرز میان حقوق و ناحقوق و حقوق عمومی و خصوصی - آنجا که باید باشد (در قالب نتیجه و بحث) - تجویز می‌گردد. اما از آنجا که روش، مطالعه تطبیقی است، دو قسمت چارچوب نظری و تجزیه و تحلیل، ابتدا در سپهر خصوصی و سپس در سپهر عمومی، جداگانه بحث می‌شود.

سپهر خصوصی

سپهر خصوصی در تقابل با سپهر عمومی، ساحتی از زندگی انسانی است که فرد در آن، ورای مداخله دولت، اراده خود را اعمال می‌کند. نهاد محوری در سپهر خصوصی، در کنار طایفه، قبیله، عشیره و...، خانواده است.

چارچوب مفهومی: سپهر خصوصی از منظر آرننت

سپهر خصوصی موصوف آرننت، به تبع دولت‌شهرهای یونان، ویژگی سلبی دارد و با واژگانی مانند شرم، ضرورت، بی‌ثمری و محرومیت (محرومیت از رابطه عینی با دیگری و دیده‌شدن و شنیده‌شدن) (Arendt, 1998: 58) توصیف می‌شود و تنها وصف ایجابی آن، اموری است که باید نهان داشت. در دوران باستان، امور تنانه پوشیده می‌شد. در نتیجه زن به واسطه فرزندآوری و برده به واسطه وظایف پرزحمت بدنی، هم‌منزلت تلقی می‌شدند و جایگاهشان سپهر خصوصی بود (Arendt, 1998: 72) و به سپهر عمومی راهی نداشتند.

سپهر خصوصی، محل رفع ضروریات است. تا زمانی که انسان به عنوان یک گونه زیستی از عهده ضروریات برنیاید، نوبت به فعالیت‌های عالی‌تر^(۱) از جمله سیاست‌ورزی یا اندیشه‌ورزی نمی‌رسد (Lechte, 2018: 19). ضرورت، موجودیت امری است که جز به صورتی که هست، نمی‌تواند باشد (صانعی، ۱۳۸۷: ۴۹). از نظر ارسطو، محور امور خصوصی، تدبیر منزل است و تدبیر منزل، چهار مصداق دارد: رابطه خدایگان و بنده؛ رابطه همسری؛ رابطه پدری و فن به دست آوردن مال. وجه مشترک این مصادیق، نیازهای زیستی روزمره انسان است که باید برطرف شود و به عنوان نقطه مقابل آزادی (Luban, 2015: 317)، افتخار و ابتکاری در برطرف کردنش نیست؛ مانند مجموعه فعالیت‌هایی که امروزه خانه‌داری نامیده می‌شود. به این دلیل آزادی که ذاتاً با در معرض قرار گرفتن و اختیار تعریف می‌شود، در سپهر خصوصی مصداق ندارد.

یکی از تفاوت‌های شهرهای شهروند و غیر شهروند (انسان و غیر انسان به تعبیر ارسطو)، در امکان مالک شدن است. به واسطه مالکیت، انسان می‌تواند قسمتی از جهان را از آن خود سازد و می‌تواند جایی در سپهر خصوصی داشته باشد که این شرط لازم برای ورود به سپهر عمومی است. زنان، بررها و بردگان از آن حیث که حق مالک شدن نداشتند، از

مشارکت سیاسی بی بهره بودند و به همین دلیل، الغای بردگی و به رسمیت شناخته شدن حق ارث برای زنان، نقطه عزیمت حقوق شهروندی است. برای مثال می توان به ماده هفتم مگناکارا تا ارجاع داد که به عنوان یکی از قدیمی ترین نمونه های اسناد حقوق بشری، حق ارث را برای زنان تأسیس می کند.

لازم به اشاره است که ثروت با مالکیت، متفاوت است. ثروت برخلاف مالکیت، از جمله مقوله های بی ارتباط به سپهر عمومی است. در یونان باستان، ثروت هرگز به مالکیت نمی انجامید. برای مثال بردگان هر قدر که ثروتمند بودند، مالک و به تبع آن شهروند نمی شدند (Arendt, 1998: 62). به علاوه ثروت اندوزی یعنی گردآوری اموال بیش از حد ضرورت، نه تنها مطلوب نبود - چون انسان آزاد را برده ضرورت می کرد - که شایستگی فعالیت فرد در سپهر عمومی را زیر سؤال می برد (Arendt, 1998: 65). بنابراین مسئله، هم امکان انتزاعی و حقوقی مالک شدن و هم داشتن مال در عمل است. در مناسبات امروزی، مهاجر غیر قانونی یا پناهنده ممکن است بتواند کسب ثروت کند و اشیایی را در اختیار گیرد، ولی تا وقتی این وضعیت مورد احترام نظام حقوقی نباشد، آنان حقوقاً مالک محسوب نمی شوند. به نظر می رسد در دوران قدیم، برخلاف امروز که تعریف مالکیت مبهم است و به واسطه گره خوردن به مال متضمن دور شده است^(۲)، مالکیت مفهومی کاملاً روشن و به معنای زیر سلطه داشتن بخشی از زمین بوده است. یعنی با ادبیات حقوقی امروز تنها به تصاحب غیر منقول اصیل اشاره داشته و نشانه تعلق داشتن به هیئت سیاسی محسوب می شده است (Arendt, 1998: 61). برای تقریب به ذهن، افراد بی خانمان را می توان مثال زد. آنها هر چند به لحاظ حقوقی، اهلیت مالک شدن دارند، از آنجا که عملاً امکان تمکن ندارند، مشارکت سیاسی شان خودبه خود منتفی است.

دیگر لازمه یونانی ورود به سپهر عمومی، در کنار مالکیت زمین و خانه، ریاست بر خانواده است (Habermas, 1991: 3). در اینجا موضوع قابلیت انتزاعی یا حقوقی ریاست است. در فهم یونانی، بر سپهر خصوصی، روابط قدرتی متمایز از روابط قدرت حوزه پولیس حاکم است. دومی بر برابری مبتنی است و اولی بر تمایز و تمایزگذاری (Arendt, 1979: 303). تولد و مرگ، مالکیت برده و خدمات زنان همگی در سپهر خصوصی و در محضر رئیس خانواده اتفاق می افتاد (Habermas, 1991: 4). بنابراین امکان وضع و تحمیل

قانون بر روابط خصوصی وجود نداشت و اگر مثلاً در کتاب قوانین افلاطون، توصیه‌هایی برای رفتار عادلانه با برده شده‌است، از باب احترام به خدایگان است، نه حرمت بنده. در حقوق رومی، قوانینی در سپهر خصوصی وجود داشت؛ ولی این قوانین نیز به هدف نهایی کنترل قدرت خدایگان در سپهر عمومی بود (Arendt, 1998: 34). یعنی الزامات سپهر عمومی گاه بر سپهر خصوصی تأثیر می‌گذاشت.

نمی‌توان از مناسبات امروزی، انتظار انطباق صد در صدی با توصیف‌های باستانی را داشت. مسئله، لزوم مرزگذاری دقیق میان امر خصوصی و عمومی است. وقتی انجام امری برای انسان ضروری است، به سپهر خصوصی تعلق می‌گیرد؛ دیگر ورود آن به سپهر عمومی توجیه ندارد و به‌منزله سوءاستفاده از ابزار عمومی برای اهداف خصوصی است. وجود سپهر خصوصی، شرط بقای عمومی فرد انسانی است و اگر دولتی، سپهر خصوصی را نابود کند، در واقع انسان را از جهان محو کرده‌است (Arendt, 1979, 433). انتقاد فمینیستی به آرنت را باید در نظر داشت که مناسبات حاکم بر خانواده در کنار حذف مداخله دولت برای تضمین بشر، بدون جایگزین کردن نهادی مشابه، آن را به محمل مناسبی برای نقض حقوق زنان و کودکان و اعمال خشونت علیه آنان بدل می‌کند.

تجزیه و تحلیل: سپهر خصوصی در حقوق ایران

در نظام حقوقی ایران به تبع فقه اسلامی، مالکیت خصوصی محترم است. اصل بیست و دو قانون اساسی، تعرض به اموال افراد را ممنوع کرده است و اصل چهل و هفتم، مالکیت را به عنوان یک حق به رسمیت شناخته است. اصل چهل و نه قانون اساسی، در مقام وارد کردن استثنا بر اصل چهل و هفت، موارد امکان سلب مالکیت را بر مبنای اموال مشخص می‌کند، نه اشخاص و از آن می‌توان نتیجه گرفت که همه افراد انتزاعاً و حقوقاً اهلیت مالک شدن دارند. در قانون مدنی که از جمله درباره مالکیت است، مقرره‌ای مبنی بر محرومیت گروهی از افراد از حق مالکیت به نظر نمی‌رسد.

درباره امکان ریاست بر خانواده، ماده هزار و صد و پنج قانون مدنی و تعیین مرد به عنوان رئیس خانواده قابل توجه است. قانون مدنی با این مقرره، اولاً توافق بر ریاست زن بر خانواده را بی‌اعتبار نموده (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۶۷۶) و ثانیاً به لحاظ نظری، ورود به سپهر عمومی را صفتی مردانه تلقی کرده‌است؛ هرچند عملاً چنین برداشتی از این ماده رایج

حقوقی سازی نظریه سپهر عمومی و خصوصی با ...؛ سمانه رحمتی/فر/۲۲۷ نیست. علاوه بر این قوانین در ایران، بخش بزرگی از مناسبات حاکم بر خانواده (حتی مناسبات کاملاً خصوصی و توأم با شرم، مانند بحث تمکین یا موضوع مواد هزار و هشتاد و پنج و شش قانون مدنی) را پوشش می‌دهند و از آنجا که در درک قالب رویه قضایی، قوانین خانواده، آمره است، توافق برخلاف آنها در قرارداد ازدواج مسموع نیست؛ تا جایی که گاه با وضع قوانین عطف به ماسبق شونده، مانند ماده بیست و دو قانون حمایت خانواده، دولت بر توافقات در چارچوب قانون نیز اعمال قدرت می‌کند. این رویکرد نظام حقوقی، ماهیت سپهر خصوصی را زیر سؤال می‌برد.

جامعه مدنی

جامعه مدنی به عنوان جزء قابل تشخیصی از سپهر خصوصی، حوزه داوطلبانه، خودبنیاد و غیر دولتی زندگی اجتماعی سامان یافته است که با مجموعه‌ای از قواعد اشتراکی اداره می‌شود. این حوزه، واسط میان سپهر خصوصی و عمومی است و از گروه‌هایی تشکیل شده است که منافع و دغدغه‌های اعضای خود را پیگیری می‌کنند (Yildirim, 2014: 875). از تعریف ملل متحد از جامعه مدنی به عنوان رکن سوم جامعه در کنار دولت و بنگاه‌های اقتصادی^۱ چنین برمی‌آید که تفکیک میان جامعه مدنی و سپهر عمومی از جمله مقوله‌های متأثر از روح زمانه است و الزاماً در زمان واحد در یک کشور، هر دو این قلمروها قابل تشخیص نیست. سازمان سلامت جهانی^۲ نیز با اتخاذ رویکرد مشابه، کارکرد جامعه مدنی را فراهم‌سازی زمینه شنیده شدن صدای افراد و گروه‌های به حاشیه‌رانده شده عنوان می‌کند. به گوش رساندن صدا، همان کارکردی است که آرنت به سپهر عمومی نسبت می‌دهد. با وجود این به نظر می‌رسد که در ایران کنونی، هر دوی این قلمروها کم و بیش برای توضیح وضع موجود جامعه ضروری است، که البته تأیید این فرضیه، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد.

چارچوب نظری: جامعه مدنی با لحاظ آرای آرنت

آرنت به تبع نگاه انتقادی‌اش به امر اجتماعی، نسبت به جامعه مدنی نیز دید مثبتی ندارد و آن را در نظریه سیاسی‌اش جای نمی‌دهد. چون نخست اینکه جامعه مدنی، محل گروهی‌سازی دغدغه خصوصی است. دوم اینکه در فرض وجود جامعه مدنی به

1. UN Website
2. WHO Website

عنوان یک فضای خاکستری، سپهر خصوصی و عمومی درهم‌می‌آمیزد و این مغایر فرض محوری نظریه سیاسی او، مبنی بر لزوم تفکیک دقیق میان این دو حوزه است. سوم اینکه فعالیت افراد در قالب نهادهای مدنی، زمینه عملی ورود فعالیت آنها به سپهر عمومی را از میان می‌برد.

به لحاظ تاریخی، جامعه مدنی، قلمرو مبادله کالا و کار اجتماعی است (Habermas, 1991: 30)؛ یعنی جزء عمومی سپهر خصوصی است و بقا و دوامش با آزادی اقتصادی ملازمه دارد. پس باید از هر سلطه‌ای به‌ویژه سلطه دولت رها باشد تا سرمایه‌گذاری قابل پیش‌بینی شود (همان: ۷۹). مشکلی که درباره جامعه مدنی وجود دارد این است که در آن، افراد خصوصی، منافع متضاد اقتصادی یا اجتماعی خود را پیگیری می‌کنند. در نتیجه آشفتگی در آن محتمل است؛ آشفتگی‌ای که باعث رسیدن صداهای متناقض به گوش دولت می‌شود و سرانجام دولت را سرگردان می‌کند. وقتی دولت، امکان اعمال قدرت را از دست دهد، خشونت^(۳) به عنوان کفه دوم ترازو، جایگزین قدرت می‌شود (Arendt, 1972: 155) و دولت برای اینکه بر آشفتگی فائق آید، مجبور به اتخاذ روش‌های سرکوب‌گرانه و در نهایت تضعیف حقوق شهروندی می‌شود. راه کار هگل برای جلوگیری از این اوضاع، اولویت اصناف در جامعه مدنی است (Habermas, 1991: 119). به این ترتیب دولت‌هگلی نه از دل عقل مشترک برخاسته از سپهر عمومی، که از دل جامعه مدنی با برتری اصناف بیرون می‌آید. البته نباید این موضوع را از نظر دور داشت که در مقابل ممکن است جامعه مدنی، خواست عمومی را نظام‌مند و تبعاً وظیفه دولت را روشن تر کند.

تجزیه و تحلیل: جامعه مدنی در حقوق ایران

به نظر می‌رسد که نظام حقوقی ایران، تعریف دقیقی از جامعه مدنی ندارد، ولی در دو مصوبه رسمی، وجود آن به رسمیت شناخته شده است. یکی، ماده صد و چهل قانون برنامه چهارم توسعه که مقرر می‌دارد: «به دولت اجازه داده می‌شود به منظور توسعه بخش خصوصی و تعاونی و جلب مشارکت تشکل‌های غیر دولتی و سایر بخش‌های جامعه مدنی در اداره امور کشور و افزایش کارآمدی مدیریت دولتی، در مواجهه با چالش‌ها و استفاده از فرصت‌ها و منابع ملی، اقدام‌های ذیل را انجام دهد...». نمونه دیگر، بند بیست و پنج سیاست‌های کلی نظام در دوره چشم‌انداز است: «تقویت مبانی جامعه

حقوقی سازی نظریه سپهر عمومی و خصوصی با ...؛ سمانه رحمتی/فر/۲۲۹
مدنی، مشارکت همگانی، اخلاق و روحیه کار گروهی و سازگاری رقابت‌پذیری در کلیه
روابط اجتماعی و سیاسی» است.

آیین‌نامه تشکل‌های مردم‌نهاد که بیش از دیگر مصوبات در نظام حقوقی ایران، به
جامعه مدنی می‌پردازد، در ماده یک خود، نهاد مدنی را نهادی غیردولتی به منظور
فعالیت در راستای توسعه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تعریف می‌کند. منظور از
غیردولتی، عدم وابستگی به دولت و نهادهای حاکمیتی (هیئت وزیران، ۱۳۹۵: ۱) و منظور
از غیر سیاسی، نداشتن فعالیت سیاسی موضوع قانون فعالیت احزاب و منظور از
غیرانتفاعی، عدم برداشت مستقیم یا غیرمستقیم سود و سایر منافع اقتصادی حاصل از
انجام فعالیت‌ها به نفع اعضا، مؤسسان، مدیران و کارکنان یا افراد وابسته آنان است
(همان: ۱-۲).

البته این قانون در مقام تعریف جامعه مدنی نیست، ولی تشکل‌های مدنی را به
عنوان یکی از نهادهای جامعه مدنی با ماهیتی مشابه آن. جی. او یا سازمان غیر دولتی
تعریف می‌کند. به موجب ماده دو آیین‌نامه، تشکل‌ها برای مشروعیت بخشیدن به فعالیت
خود، موظف به گرفتن پروانه از دولت هستند. به علاوه شوراهای شهرستانی، استانی و
ملی توسعه و حمایت از تشکل‌ها، سه نهادی هستند که با ترکیبی عمدتاً دولتی، بر
فعالیت آنها نظارت می‌کنند. لزوم دریافت اجازه از دولت برای فعالیت، با وصف خودبنیاد
بودن جامعه مدنی ناسازگار است و فعالیت زیر نظر شوراهای دولتی با وصف
خودتنظیمی. البته در این مصوبه، نکاتی در جهت تقویت جامعه مدنی به چشم
می‌خورد. برای مثال به موجب ماده بیست و شش، نهادهای نظارتی دولتی نمی‌توانند
رأساً تشکل‌ها را منحل کنند و تصمیم نهایی با حکم دادگاه است.

از دیگر قوانین درباره جامعه مدنی می‌توان به قانون نظام صنفی کشور اشاره کرد.
ماده دو این قانون، مصادیق فعالیت صنفی را برمی‌شمارد: تولید، تبدیل، خرید، فروش،
توزیع، خدمات و خدمات فنی سرمایه‌گذاری، پیشه‌وری و اشتغال به حرفه و شغل آزاد،
دایر کردن محل کسب، فراهم کردن وسیله کسب، عرضه تمام یا قسمتی از کالا،
محصول یا خدمات، مستقیم یا غیرمستقیم، کلی یا جزئی به مصرف‌کننده. ماده چهار
قانون، اصناف را به چهار گروه تولیدی، خدمات فنی، توزیعی یا خدماتی تقسیم کرده‌است.
این مصادیق با کارکرد جامعه مدنی، یعنی ارائه کالا و کار اجتماعی، همسو است. این
قانون برای نظام اصناف، تشکیلاتی سلسله‌مراتبی، شامل اتحادیه (مجلس، ۱۳۸۲: ۷)، مجمع

امور صنفی (مجلس، ۱۳۸۲: ۸)، شورای اصناف کشور (همان: ۹)، کمیسیون نظارت (همان: ۱۰) و هیئت عالی نظارت (همان: ۱۱) ایجاد کرده است. سه واحد اول، متشکل از افراد صنفی هستند. پس از حیث ساختار، نهاد مدنی محسوب می‌شوند. غالب اعضای کمیسیون نظارت، دولتی هستند (همان: ۴۸) و از جمله وظایفش، نظارت بر انتخابات اتحادیه‌ها و مجامع امور صنفی، رسیدگی و بازرسی عملکرد اتحادیه‌ها و مجامع و تطبیق دادن اقدامات آنها با قوانین و مقررات و تصویب امور مالی مجامع امور صنفی (همان: ۴۹) است.

هیئت عالی نظارت از هفت وزیر، فرمانده نیروی انتظامی، شهردار تهران، رئیس شورای اصناف و رؤسای مجامع امور صنفی شهرستان تهران تشکیل شده است و از وظایفش می‌توان به این موارد اشاره کرد: ابطال انتخابات یا عزل هیئت‌رئیس اتحادیه‌ها یا مجامع امور صنفی شهرستان‌ها و هیئت‌رئیس شورای اصناف کشور؛ تعیین دستورالعمل نظارت بر صدور پروانه کسب؛ تعیین دستورالعمل نظارت بر حسن انجام وظایف قانونی کمیسیون‌های نظارت، اتحادیه‌ها و مجامع امور صنفی کشور و شورای اصناف کشور و نظارت بر فعالیت آنها (همان: ۵۵). ترکیب دولتی نهادهای عالی در تشکیلات اصناف، وصف داوطلبانه و غیر دولتی بودن اصناف را زیر سؤال می‌برد. وظایف کمیسیون و هیئت عالی نظارت، اعم است از نظارت و قاعده‌گذاری. پس اداره اصناف توسط قواعد خودسامان هم منتفی است. بنابراین به نظر نمی‌رسد که بتوان آنها را جزئی از جامعه مدنی تلقی کرد.

سپهر عمومی

سپهر عمومی، محمل اجتماع آزادانه انسان برای گفت‌وگو و کنش درباره دغدغه‌های همگانی است و حضور و مشارکت در آن، چیزی از جنس مسئولیت شهروندی محسوب می‌شود (کریم‌زاده و منوچهری، ۱۳۹۸: ۱۲۴) و اینجاست که حق‌ها و وظایف شهروندی در هم می‌تند و حقوق شهروندی از حقوق بشر فاصله می‌گیرد.

چارچوب نظری: سپهر عمومی از منظر آرنست

«انسان حیوان سیاسی است». «انسان حیوان ناطق است». این دو جمله مشهور ارسطو در نگاه اول بی‌ارتباط و حتی متناقض به نظر می‌رسند؛ چون ظاهراً گزاره نخست به بعد

اجتماعی انسان اشاره دارد و گزاره دوم به ساختار فردی و زیست‌شناختی او. اولی سرلوحه و شعار حرکت‌های انقلابی و آگاهی‌بخش مردمی در تحولات مهم تاریخی از انقلاب فرانسه تا انقلاب ایران بود. دومی، نقطه شروع علم منطق است. آرنست برای تشریح مفهوم سپهر عمومی، دو گزاره ارسطو را بازخوانی می‌کند و با اتکا به زبان‌شناسی و یافتن ریشه واژه پولاتیک و برابر نهادن آن با واژه پولیسی، نتیجه می‌گیرد که ارسطو از بیان این دو جمله، به دنبال تعریف منطقی و فرازمانی-فرامکانی انسان نیست؛ بلکه فهم مردمان زمانه خودش، یعنی ساکنان پولیس را از انسان توصیف می‌کند. منظور ارسطو از انسان سیاسی، نه سیاسی به معنای امروزی آن، که انسان در پولیس است. سیاسی یا پولیسی در دوران ارسطو با دو رفتار انسانی یعنی کنش و سخن ملازمه داشت (Arendt, 1998: 25).

بربرها و برده‌ها از جمله افرادی بودند که در امور پولیس مشارکت نداشتند. اینان توانمندی تنانه سخن گفتن داشتند، ولی امکان سیاسی بودن، یعنی مشارکت در امور پولیس را نداشتند و از این‌رو انسان محسوب نمی‌شدند (Arendt, 1998: 27). در واقع ارسطو به تعبیر امروزی، شهروند را از غیر شهروند تمییز می‌دهد، نه انسان از غیر انسان. سپهر عمومی، معادل امروزی پلیس یونانی است. یعنی فضایی میان سپهر خصوصی و دولت که در آن شهروندان، سیاست را می‌سازند و برای اجرا به دولت ارائه می‌دهند.

سپهر عمومی، ساختگی و یکی از ابداعات انسانی است؛ یعنی انسان ذاتاً/طبیعتاً سیاسی یا غیر سیاسی نیست. سیاست، فعالیتی است که بین افراد در سپهر عمومی اتفاق می‌افتد و از این زمان انسان، حامل صفت سیاسی می‌شود (Klabbers, 2007: 5).

امکان ورود به سپهر عمومی، زمینه لازم برای حقی برخوردار از حق‌ها را فراهم می‌کند (Ingram, 2015: 220). گروه‌هایی که به صورت نظام‌مند از ورود به سپهر عمومی محروم هستند، در بهترین حالت، شهروند درجه دوم محسوب می‌شوند.

موضوعات سپهر عمومی، دو وجه مشترک دارد: نخست مربوط به فعالیت‌های جهان مشترک است؛ یعنی عرصه‌ای مشترک و مجزا از آنچه انسان شخصاً مالک است (Arendt, 1998: 52) و در آن خود و روابط خود را می‌پوشاند. دوم اینکه سپهر عمومی با واژگانی مانند آزادی، دوام و افتخار توصیف می‌شود (همان: ۵۰)؛ یعنی اموری که وجودشان جز با دیده شدن در ملاء عام معنا ندارد.

بر سپهر عمومی، سه اصل برابری، برادری و آزادی، همان اصول سه‌گانه حقوق بشر بین‌الملل حاکم است. اما آرنت برای لزوم برقراری این اصول، توجیهی متفاوت از فلسفه حقوق طبیعی دارد. ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر با رویکردی طبیعی‌گرا می‌گوید: «تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند...». آرنت با اتخاذ رویکردی قراردادی استدلال می‌کند که انسان‌ها، برابر و آزاد زاده نمی‌شوند. انسان‌ها به عنوان اعضای گروه و به تصمیم خود و برای تضمین متقابل برابری در حقوق، بر سر آن توافق می‌کنند (Arendt, 1979: 302). به عبارت دیگر برابری در زمان تولد، موضوعیت ندارد. در نتیجه اصل برابری، نه زاده حقوق طبیعی که قراردادی برای زمان ورود فرد به سپهر عمومی، با کارکرد سیاسی است. در اینجا دولت و نهادهای دموکراتیک، وظیفه حفاظت از برابری شهروندان را دارند (Ingram, 2008: 407).

قانون اولی برای ورود به سپهر عمومی برابری است، ولی پس از ورود، رقابت و میل به جاودانگی و شهرت و تلاش برای بروز همه‌جانبه استعدادهای فردی غالب می‌شود (Habermas, 1991: 4) و به این ترتیب آزادی ظهور می‌کند. آزادی به عنوان اصل دیگر حقوق بشر، در سپهر عمومی معنا می‌یابد؛ یعنی در کنار افرادی با شرایط یکسان و در فضایی عمومی که امکان مرادده را به آنان بدهد (Arendt, 1968: 147). محتوای اصل برادری، مشارکت عمومی در ساخت سیاست است؛ نه عشق بینانسانی یا محبت دینی (Arendt, 1998: 53). ستون فقرات سپهر عمومی، قانون و دستگاه قضایی است؛ چون با فراهم کردن سازوکار لازم، از حق‌های شهروندان حمایت می‌کنند و مشارکت عمومی را ممکن می‌سازند (Hol, 2005: 41).

لازم به اشاره است که آرنت هم منتقد حقوق طبیعی و هم منتقد پوزیتیویسم حقوقی، حداقل از نوع هگلی آن است. هر دو این رویکردها، انسان را وادار به تسلیم در برابر قانون و کاسته‌شدن به تابع محض قانون می‌کند. نسخه جایگزین او، اجماع ملی، نه جهانی است. به این ترتیب روح و کارایی قانون در گرو حمایت و تعهد متقابل شهروندان می‌شود؛ تعهدی که قابل بازپس‌گیری است و جنس ضمانت اجرای قانون را از ترس و اجبار به وفای اخلاقی تغییر می‌دهد و پایداری نظام حقوقی و سازمان دولت، تابع توانایی افراد به وفای به تعهدشان می‌شود (Birmingham, 2014: 703). با این رویکرد،

برای مثال یک فرد را تنها به این دلیل می‌توان مجازات کرد که او پیشتر در ایجاد قانون بر مبنای رضایت^۱، مشارکت جسته‌باشد (Arendt, 1979: 462).

شکل‌گیری سپهر عمومی، سازوکاری می‌طلبد که آرنت آن را به میز تشبیه می‌کند و هابرماس با فضای عمومی توضیح می‌دهد. اگر بین افرادی که بناست وارد گفت‌وگو شوند، به جای میز یک فضای خالی باشد، آنها عملاً به جای گفت‌وگو و فعالیت، تنها به یکدیگر نگاه خواهند کرد. عرصه اجتماعی، قدرت این میز فرضی را ندارد و به مثابه یک فضای خالی، نمی‌تواند انسان‌ها را مجتمع و در عین حال متمایز کند (Arendt, 1998: 53). در عوض با ساختن مقوله افکار عمومی، عموم را از ساخت سیاست به سمت روزمرگی منحرف می‌سازد. در دوران کنونی، فضای مجازی مدعی است که جایگزین میز مورد نظر آرنت شده‌است. این ادعا متضمن اغراق در ظرفیت‌های فضای مجازی است (نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۸: ۳۱۵)؛ زیرا اینها عملاً به چیزی بیش از لذت‌جویی و هم‌رسانی مطالبات شخصی، یا علنی‌سازی امر خصوصی نائل نشده‌اند.

منظور از عرصه اجتماعی، فضایی مدرن و مولد فلسفه چپ است که نه عمومی است و نه خصوصی. در یونان دوران ارسطو، واژه اجتماعی وجود نداشت^(۴) و با ادبیات یونانی در حوزه اجتماعی، امور مربوط به خانه‌داری جمعی یا تدبیر منزل ملی تنظیم می‌شود (Arendt, 1998: 28). یعنی اموری که در پولیس، خصوصی تلقی می‌شد و راهی به سپهر عمومی نداشت. به تعبیر دیگر امر اجتماعی، عمومی شدن دغدغه خصوصی است (همان: ۶۸) و از این حیث هم فاقد اصالت عمومی و هم خصوصی است. در نتیجه پیدایش مفهوم جامعه در دوران مدرن، جای سپهر عمومی و خصوصی عوض شده و سیاست به خدمت اقتصاد و علایق پست بشری درآمده‌است (امام‌جمعه‌زاده و تدین‌راد، ۱۳۹۰: ۲). اجتماعی شدن، یکی از دلایل فربگی حقوق است. با این توضیح که حقوق راجع به روابط اجتماعی است و رابطه اجتماعی عملاً دربرگیرنده تمام روابط انسانی است و در نتیجه قاعده حقوقی به تمام ساحت‌های زندگی انسان وارد شده و عرصه را بر دیگر نظام‌های هنجاری و خودمختاری انسان تنگ کرده است.

توضیح تفاوت میان جامعه مدنی و سپهر عمومی، با لحاظ اندیشه آرنت ممکن می‌شود. جامعه مدنی، جزئی از سپهر خصوصی است و افراد هم‌سود، هرچند در آن

فعالیت گروهی می‌کنند، تمایلی به دیده شدن توسط اغیار (شخصی خارج از گروه خود) ندارند. در حالی که سپهر عمومی، محمل فعالیت علنی است. از اولی، آگاهی می‌تواند بیرون آید و از دومی، سیاست. اولی می‌تواند محملی برای تمرین دموکراسی باشد و دومی، خود دموکراسی است. بنابراین جامعه مدنی، سپهر خصوصی عمومی است.

تجزیه و تحلیل: سپهر عمومی در حقوق ایران

قانون اساسی ایران به طور کلی در اصل نوزدهم، برابری را به رسمیت شناخته‌است. ولی به موجب اصل بیستم، نسبت به برابری جنسیتی، به نفع موازین اسلامی موضع بی‌طرف اتخاذ کرده و به موجب اصول دوازدهم تا چهاردهم، برابری پیروان مذاهب را به رسمیت نشناخته‌است. بند شش اصل سوم، آزادی را به حدود دین محدود کرده‌است و بند پانزدهم، برادری را با رویکرد دینی تجویز کرده‌است.

اگر آیین‌نامه تشکل‌های مردم‌نهاد، مهم‌ترین قانون راجع به جامعه مدنی باشد، قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده (ر.ک: مجلس، ۱۳۶۰)، مهم‌ترین مصوبه راجع به سپهر عمومی است. با وجود این ماده دو این قانون به نوعی از نهادهای مدنی اشاره دارد: «انجمن، جمعیت، اتحادیه صنفی و امثال آن، تشکیلاتی است که به وسیله دارندگان کسب یا پیشه یا حرفه و تجارت معین تشکیل شده، اهداف، برنامه‌ها و رفتار آن به گونه‌ای در جهت منافع خاص مربوط به آن صنف باشد» که این از تفکیک نشدن سپهر عمومی و خصوصی، حداقل جامعه مدنی حکایت می‌کند.

ماده یک قانون احزاب، هدف و برنامه حزب را مربوط به اصول اداره کشور و خط‌مشی کلی نظام جمهوری اسلامی ایران می‌داند. از این ماده به نظر می‌رسد که سیاست پیشتر ساخته شده و هدف حزب، راجع به سیاست است، نه ساختن آن. پس از این حیث به عنوان نوعی میز، فاقد کارکرد اصلی سپهر عمومی است. این مقرر را می‌توان با مواد یک و دو قانون احزاب آلمان (Federal Republic of Germany, 1967: 2) و ماده بیست و یک قانون اساسی (Federal Republic of Germany, 1994: 21) این

کشور مقایسه کرد که حزب را به گروهی با هدف تأثیرگذاری همیشگی یا طولانی مدت، بر شکل‌گیری افکار سیاسی در همه زمینه‌های زندگی عمومی تعریف می‌کند. ماده هشت قانون احزاب مقرر کرده‌است: «به وزارت کشور اختیار داده می‌شود با رعایت این قانون نسبت به ثبت گروه‌ها و صدور پروانه برای آنها اقدام نماید». از آزادی تشکل‌ها، موضوع اصل بیست و شش قانون اساسی که می‌گوید: «احزاب، ... آزادند، مشروط به اینکه...»، لزوم دریافت مجوز از دولت برای فعالیت استنباط نمی‌شود، بلکه هدف قانون اساسی این است که احزاب آزادانه اعلام موجودیت کنند و در صورت تحقق شروط قانون اساسی، فعالیت آنها متوقف شود. به‌ویژه که در ماده هشت قانون احزاب از عبارت «اختیار داده می‌شود» استفاده شده که حاکی از صلاحیت وزارت کشور در خودداری از صدور مجوز به رغم فراهم بودن شرایط قانونی است. در قانون احزاب، مقررهای حاکی از تضمین برابری افراد برای ورود به احزاب و فعالیت در آن به عنوان جزئی از سپهر عمومی دیده نمی‌شود؛ به جز مقرر ماده هفت که افراد و گروه‌هایی را از تحزب منع کرده‌است.

این رویکرد همگانی نظام‌های حقوقی نیست. برای مثال در قانون احزاب آلمان، آزادی و برابری تضمین شده‌است. در مورد آزادی، هیچ فرد و گروهی از تحزب محروم نشده‌است؛ تنها گروه‌های سیاسی‌ای که اکثر اعضای کمیته اجرایی آنها خارجی باشند، حزب محسوب نمی‌شوند (Federal Republic of Germany, 1967: 2. 3). حزب نبودن به معنای ممنوعیت فعالیتشان نیست. در مورد برابری، همه اعضای حزب، حق رأی برابر دارند؛ فرصت داشتن اعضای اقلیت برای مشارکت درون‌حزبی مورد تأکید قرار گرفته و لزوم رعایت برابری میان تمام احزاب کشور در دریافت امتیازهای دولتی تضمین شده است.

دولت در نظریه سپهر عمومی و خصوصی

دولت ایده‌آل با سپهر عمومی و خصوصی برهم‌کنش دارد. از یک طرف سیاست اصیل حاکم بر دولت از دل سپهر عمومی برخاسته از سپهر خصوصی بیرون می‌آید و از طرف دیگر وجود دولت، وجود سپهر عمومی و خصوصی را تضمین می‌کند. چنین دولتی است که ضامن اصلی حقوق شهروندان محسوب می‌شود. وضعیت بی‌دولت-

بودگی^۱، به معنای قطع عملی علقه تابعیت، منجر به محرومیت از حقوق شهروندی و حتی حقوق بشر می‌شود (Benhabib, 2004: 49-50) و این درست برخلاف تعریف حقوق بشر به حق‌های انسان به صرف انسان بودن است. به این ترتیب حق بنیادین و زمینه‌ای در نظام حقوق بشر بین‌الملل، نه حق حیات یا دادرسی منصفانه، که حق کنش در سپهر عمومی است که زمینه حق بنیادین حق داشتن (Birmingham, 2006: 135-136) یا حق تعلق داشتن به بشریت را می‌سازد (همان: ۶).

در عرصه عمل، ایجاد دولتِ وستفالیایی، عمومی را به دولتی (به عنوان دستگاه کارآمد دارای حق انحصاری و مشروع اعمال قدرت) بازتعریف کرد و خصوصی، صفت افراد حقیقی فاقد پست رسمی و اشخاص غیر دولتی شد. با غیر خانگی شدن تولید، اقتصاد به سمت امر عمومی متمایل و سودجویی به جای رفع ضرورت، اصل حاکم بر آن شد (Habermas, 1991: 20). پیدایش مطبوعات سیاسی (که بعدتر خبر را به کالا تبدیل کردند) و انتشار فرامین و تصمیم‌های دولتی در کنار اخبار مربوط به قیمت کالاها، دغدغه اصلی پدیده نوظهور افکار عمومی را ساخت (همان: ۲۶). به این ترتیب میان سپهر خصوصی (شامل جامعه مدنی به عنوان قلمرو مبادله کالا و کار اجتماعی و فضای صمیمی خانواده)، سپهر عمومی (شامل حوزه عمومی ادبی و سیاسی) و حوزه اقتدار دولت تفکیک ایجاد شد (همان: ۳۰) و دولت از دو جهت عمومی شد: انتخاب افرادش توسط عموم و در معرض انتقاد مطبوعات قرار گرفتن (همان: ۶۰). یعنی وظیفه سپهر عمومی نه ساختن سیاست، که در بهترین حالت، نظارت در حد انتقاد مطبوعاتی از سیاست‌گذاری دولت شد.

در حالی که قانون بنابر ماهیت خود، قدرت را تحدید می‌کند و مشروعیت خود را از حق داشتن آ می‌گیرد، تبعاً دولت به لحاظ سیاسی و حقوقی، حق گسترش قدرت خود را ندارد (Birmingham, 2006: 135-136). بنابراین وظیفه دولت، سیاست‌گذاری (به معنای مدرن آن) نیست، بلکه تسهیل‌گری مناسبات شهروندان در سپهر عمومی و کمک به ساخته شدن سیاست توسط آنان است. درست مثل یونان باستان که قانون‌گذار مانند یک معمار، دیوارهای پولیس را برای عمل سیاست‌ورزی می‌ساخت؛ به این دلیل نیاز

1. Statelessness
2. Right to Have Rights

حقوقی سازی نظریه سپهر عمومی و خصوصی با ...؛ سمانه رحمتی/فر ۲۳۷
نبود قانون‌گذار شهروند باشد و دیگر اینکه کار قانون‌گذاری، غیر سیاسی و پیشاسیاسی بود (Arendt, 1998: 194).

عمومی شدن دغدغه خصوصی، اداره را به ابزار سرمایه‌داران برای نیل به اهداف خصوصی‌شان تبدیل می‌کند. این دیدگاه هم منتقد اقتصاد دولتی و هم سرمایه‌داری است و نسخه بدیلش، جدایی اقتصاد و سیاست اصیل است. تا پیش از ظهور دولت‌های مشروطه، صاحبان ثروت و قدرت سیاسی مجتمع بودند (Habermas, 1991: 80). در دوران حکمرانی فئودال‌ها، مبنای قانون‌گذاری، به جای منفعت عمومی برخاسته از افکار عمومی، عرف رایج/عقل سلیم شناسایی شده توسط افراد متمول خصوصی بود (همان: ۹۷). در اروپا با اضمحلال فئودالیسم، فرایند جدایی قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی آغاز شد، ولی این به جدایی اقتصاد و سیاست نینجامید، بلکه در نهایت سیاست را به خدمت اقتصاد درآورد. انتقاد آرنست از ورود امر اقتصاد به سپهر عمومی، از جمله این است که راه‌حل مسائل اقتصاد عمدتاً اداری است و دولت را به سمت دیوان‌سالاری سوق می‌دهد (Barnard-Naudé, 2017: 122-123) و قانون را به ابزار اداره می‌کاهد. وظیفه اصلی دولت دیوان‌سالار، تصمیم‌گیری در امور خانه‌داری جمعی است. پس درست در مقابل سپهر عمومی قرار می‌گیرد و به عنوان تجلی حکومت توسط هیچ‌کس^(۵)، منافع اقتصاد سرمایه‌داری را تأمین می‌کند (Wilkinson, 2014: 249).

مسئله دیگر دولت مدرن از تأثیر دیگر غلبه امر اجتماعی بر مناسبات دولت ناشی می‌شود که برابری را از کنار گذاشتن اوصاف متفاوت به عنوان شرط ورود به سپهر عمومی به یکسانی تغییر داده است (Barnard-Naudé, 2017: 123). در نتیجه، عمومی از امر قابل همگانی‌سازی، به امری با قابلیت جذب افکار عمومی و موضوع تبلیغات رسانه‌ای استحاله یافته است. این دغدغه‌ای است که از آن به میان‌مایگی جمعی و غلبه رأی طبقات پایین بر خرد جمعی یاد می‌شود (کالون، ۱۳۸۹: ۳۱۸).

بحث و نتیجه‌گیری

سپهر عمومی، فضای کنش از طریق گفت‌وگو درباره مسائل جهان مشترک است. هر موضوع غیر عمومی، خصوصی است و محلش سپهر خصوصی. میان سپهر عمومی و

خصوصی، فضای خاکستری جامعه مدنی به عنوان جزئی از سپهر خصوصی قرار دارد که اشخاص با حضور در آن در پی تأمین منفعت خصوصی، از طریق فعالیت گروهی هستند. از تطبیق نظریه سپهر خصوصی و عمومی با بایسته‌های علم حقوق، نتایج زیر حاصل می‌شود:

حقوقی سازی سپهر خصوصی: نخست معناداری سپهر خصوصی، تابعی از کنترل فرد بر غیر دولتی سازی مناسبات آن است. دوم اینکه قاعده حاکم بر روابط سپهر خصوصی، شخصی و گونه‌گون است. قانون به عنوان مهم‌ترین ابزار نظام حقوقی، برای تنظیم روابط، ظرفیت دیدن تمام جزئیات را ندارد. در عوض قاعده انصاف، جزئیات حاکم بر مناسبات خصوصی انسان‌ها را رعایت می‌کند و به این طریق انسانی سازی حقوق را ممکن می‌سازد. ابزار عینیت بخشیدن به انصاف، قرارداد و راه شناسایی آن داوری است. لازمه آزادی قرارداد از یک طرف و برابری برای ورود به سپهر عمومی از طرف دیگر، رعایت برابری انواع فرصت‌ها (اعم از تحصیل دانش، مهارت، ثروت و...) در سپهر خصوصی است که جز با قانون‌گذاری و مداخله دولت ممکن نمی‌شود. نقض حقوق بشر و اعمال انواع خشونت، برابری را از اصلی انتزاعی به امری موهوم و خیالی تبدیل می‌کند. بنابراین برای حفظ حقوق بشر، حداقلی از قانون و قضاوت بر مبنای قانون، ضروری است تا سپهر خصوصی، سرپوشی برای نقض حقوق بشر و اعمال خشونت، به‌ویژه علیه گروه‌های آسیب‌پذیری مانند زنان، کودکان و کارگران نشود. این قوانین، جزئی از حقوق عمومی است. به این ترتیب حقوق خصوصی، قراردادمحور است و وظیفه دولت، تضمین آزادی قرارداد و اجرای رأی داوری در فرض ضرورت است. حقوق خصوصی، مجموعه قواعدی است که در قالب قرارداد و با محوریت اصل انصاف، روابط اشخاص در سپهر خصوصی را تنظیم و از طریق داوری، آن را تضمین می‌کند.

حقوقی سازی سپهر عمومی: هرچند نظم حاکم بر سپهر عمومی خودسامان است، به رسمیت شناخته‌شدنش در قالب قانون اساسی و عدم قانون‌گذاری عادی درباره سپهر عمومی، جز برای بسط قانون اساسی، ضروری است. قانون اساسی به وجود سپهر عمومی با تضمین اصول حقوقی حاکم بر آن رسمیت می‌بخشد که عبارتند از:

۱. برابری در دسترسی به سپهر عمومی: ورود به سپهر عمومی نباید مشروط به اوصاف تبعیض‌آمیز باشد. محدودیت برای ورود به سپهر عمومی، نسبت عکس با توسعه-

یافتگی سیاسی دارد. هرگونه عدول از اصل برابری در قانون اساسی به معنای تحدید و تهدید سپهر عمومی است.

۲. تأمین حق‌های نسل دوم حقوق بشر: لازمه برابری در دسترسی به سپهر عمومی، داشتن وقت کافی برای فعالیت و مشارکت در آن است که مستلزم عبور از ضروریات یا بهره‌مندی از حداقل رفاه است که این اشاره به وظیفه دولت در تأمین حقوق نسل دوم دارد. به این طریق نگرانی از غلبه اضطرار و مناسبات سرمایه بر سپهر عمومی کم‌رنگ می‌شود.

۳. استقلال از دولت: غیر دولتی بودن لوازمی دارد: فعالیت نکردن نهادها و مقامات دولتی در قالب پست‌های رسمی‌شان؛ نظارت نکردن دولت بر روابط سپهر عمومی و خودسامانی قواعد حاکم بر روابط عمومی. قانون اساسی از تنظیم روابط سپهر عمومی و ایجاد محدودیت برای فعالیت در آن خودداری می‌کند و قوای مؤسس را نیز از مداخله منع می‌نماید. نظم حاکم بر سپهر عمومی از دل تعاملات اشخاص فعال در آن برمی‌آید و خودسامانی، شرط تداوم فعالیت مؤثر است. موضع دولت نسبت به منازعات سپهر عمومی، بی‌طرفی و وظیفه‌اش، عدم مداخله است. تنها در این صورت سپهر عمومی، شایستگی صفت عمومی را دارد.

۴. به رسمیت شناختن آزادی اندیشه و بیان: ارتباط دولت و سپهر عمومی از طریق شنیده شدن صدای کنشگران سپهر عمومی انجام می‌شود. لازمه شنیدن، به رسمیت شناختن و تضمین آزادی بیان و اندیشه و انواع صور آنها (از جمله آزادی مطبوعات و رسانه‌ها) توسط قانون اساسی است.

۵. به رسمیت شناختن فعالیت گروه‌ها: خلاصه شدن سپهر عمومی در مطبوعات و رسانه‌ها (به‌ویژه شکل نوین رسانه، یعنی شبکه‌های اجتماعی مجازی)، معایبی دارد: نخست اینکه موضوعات سپهر عمومی به امور روزمره محدود می‌ماند. دوم اینکه مطالبات عمومی به معنای دقیق شکل نمی‌گیرد و مطالبه خصوصی، لباس مطالبه عمومی می‌پوشد. سوم اینکه مطالباتی هم که شکل می‌گیرد، تا رسیدن به نتیجه نهایی، یعنی تبدیل شدن به سیاست، پیگیری نمی‌شود. به عبارت دیگر افکار عمومی و تبعاً منافع عمومی، کوتاه‌مدت می‌شود. راه حل این مشکلات، تقویت فعالیت گروه‌هایی مانند احزاب است. گروه‌ها، فضای لازم برای فعالیت افراد از طریق گفت‌وگو در سپهر عمومی و تولید سیاست اصیل به هدف ایجاد نظام اصیل حقوقی را فراهم می‌آورند.

۶. مبارزه با دموکراسی‌ستیزی: سپهر عمومی، فضای متناظر با دولت دموکراتیک است. دولت‌های غیر دموکراتیک به بهانه فاصله افتادن میان ملت و دولت، سپهر عمومی را مضمحل می‌کنند. تا جایی که می‌توان ادعا کرد، مبارزه با دموکراسی‌ستیزی، تنها وظیفه مثبت دولت در سپهر عمومی است.

دولت: دولت دموکراتیک از سپهر عمومی برمی‌خیزد، ولی ارتباطش با آن به انتخابات ادواری محدود نمی‌شود و تصمیم‌های خود را بر سیاست شکل گرفته در سپهر عمومی مبتنی می‌کند. با ورود مشارکت سیاسی به فواصل میان انتخابات، معایب دموکراسی نمایندگی به نفع دموکراسی مستقیم برطرف می‌شود. قوانین حاکم بر حوزه دولت، تماماً آمره است.

از نظریه سیاسی سپهر عمومی و خصوصی، غلبه سه اصل زیر بر دولت را می‌توان نتیجه گرفت:

۱. اصل تحدید صلاحیت قانون‌گذاری دولت: در نظام حقوقی ایران به عنوان یک نمونه از نظامات حقوقی مبتنی بر دولت مقتدر متمرکز، به‌موجب اصل هفتاد و یک قانون اساسی، مجلس در هر امری می‌تواند قانون‌گذاری کند. در نتیجه اجرای این مقرر، تعداد قوانین در کشور به حدی زیاد شده که عملاً انتظار آگاهی عمومی از قانون (یا همان قاعده جهل به قانون رافع مسئولیت است) به مثابه خواسته مالایطاق از شهروندان است و تنقیح قوانین، یکی از معضلات قانون‌گذار و مجریان است. راه برون‌رفت از این وضعیت، تحدید صلاحیت قانون‌گذار (اعم از مجلس و دیگر نهادهای رسمی درگیر در امر قانون‌گذاری) از طریق تحدید حوزه‌های قابل تنظیم، به‌ویژه رعایت اصل منع قانون‌گذار از ورود به سپهر خصوصی و عمومی است.

۲. اصل صلاحیت نداشتن دولت در سیاست‌گذاری: جنس سیاست‌گذاری، متفاوت از قانون‌گذاری می‌شود و دیگر سیاست از بالا تحمیل نمی‌شود.

۳. اصل ابتدای حقوق بر اجماع عمومی: مبنای حقوق، اراده دولت و حقوق طبیعی نیست، بلکه اجماع شهروندان است. به این ترتیب ضمانت اجرای قاعده حقوقی از اجبار به اقناع ارتقا می‌یابد.

به این ترتیب حقوق عمومی، مجموعه قواعدی است که در قالب قانون مبتنی بر سیاست‌های تعیین‌شده توسط سپهر عمومی، روابط اشخاص در حوزه دولت را تنظیم و

حقوقی سازی نظریه سپهر عمومی و خصوصی با ...؛ سمانه رحمتی/فر ۲۴۱
حقوق شهروندی را تضمین می‌کند. عمومیت، یکی از اوصاف قانون و قرارداد، یکی از
منابع قاعده حقوقی است. بالحاظ این نتایج، فرضیه پژوهش تأیید می‌شود.

پی‌نوشت

۱. این عبارت، یادآور ضرب‌المثل فارسی «شکم گرسنه ایمان ندارد» است.
۲. اشاره به ماده سی قانون مدنی ایران که مالکیت را امکان اعمال هرگونه تصرف و انتفاع بر مال می‌کند.
۳. آرنه در توضیح تمایز میان قدرت و خشونت، اولی را همه علیه یکی و دومی را یکی علیه همه تعبیر می‌کند (Arendt, 1972: 141).
۴. از این رو آرنه، ترجمه جمله ارسطو به «حیوان اجتماعی» را بدفهمی تعبیر می‌کند.
۵. Rule by Nobody یا مأموریت همراه با معذوریت.



منابع

- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و علی تدین‌راد (۱۳۹۰) «بررسی امر سیاسی در اندیشه ارسطو و هانا آرنت و نقد جایگاه این مفهوم در عصر حاضر»، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۱۲، صص ۱-۱۵.
- صانعی، منوچهر (۱۳۸۷) «ضرورت و دوام از دیدگاه ابن سینا و ارسطو»، حکمت سینوی (مشکوه النور)، شماره ۳۹، صص ۴۹-۶۲.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱) قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ هفتم، تهران، میزان.
- کالون، کرگ (۱۳۸۹) «تاریخچه مفهوم جامعه مدنی و حوزه عمومی»، ترجمه رحیم نوبهار، تحقیقات حقوقی، شماره ۵۱، صص ۳۰۳-۳۳۱.
- کریم‌زاده، عطاله و عباس منوچهری (۱۳۹۸) «رابطه مدنی و توانمندی: مطالعه تطبیقی هانا آرنت و آمارتیا سن»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۲۶، صص ۹۷-۱۳۱.
- مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۱/۱۲/۱) قانون حمایت خانواده.
- مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۳/۶/۱۱) قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۲/۱۲/۲۴) قانون نظام صنفی کشور.
- مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۰/۶/۷) قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده.
- مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۸۲/۸/۱۲) سیاست‌های کلی نظام در دوره چشم‌انداز.
- نجف‌پور، سارا و علی تدین‌راد (۱۳۹۸) «واکاوی امر سیاسی در فضای مجازی از منظری آرنتی»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۲۶، صص ۲۸۷-۳۱۹.
- هیئت وزیران (۱۳۹۵/۵/۲۷) آیین‌نامه تشکل‌های مردم‌نهاد.

- Arendt, Hannah (1968) *Between Past and Future: eight exercises in political thought*, New York, Viking Press.
- (1972) *Crises of the Republic: Lying in Politics; Civil Disobedience; On Violence; Thoughts on Politics and Revolution*, New York, Harvest
- (1979) *The Origins of Totalitarianism*, San Diego, Harcourt Brace Jovanovich, New Ed.
- (1998) *Human condition*, Chicago: University of Chicago Press, 2nd Ed.
- Barnard-Naudé, Jaco (2017) "Hannah Arendt's Work of Mourning: The Politics of Loss, 'Theories of the Social' and the Ends of Apartheid", in: Minkley, Gary and Donker, Maurits and Lalu, Premesh and Truscott, Ross (Eds), *Remains of the Social Desiring the Post-Apartheid*, Johannesburg, Wits

- University Press, p. 117-145.
- Benhabib, Seyla (2004) *The Rights of Others: Aliens, Residents, and Citizens*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Birmingham, Peg (2006) *Hannah Arendt and Human Rights: The Predicament of Common Responsibility (Studies in Continental Thought)*, Bloomington, Indiana University Press.
- (2014) "Hannah Arendt's Philosophy of Law Approach to International Criminal Law", *International Criminal Law Review*, No. 14, p. 695 -716.
- Federal Republic of Germany (pub. 24. 7. 1967, amended 31. 1. 1994) *Political Parties Act*, *Federal Law Gazette I*, P. 773, *Inter Nationes (Trans)*.
- Habermas, Jurgen (1991) *The Structural Transformation of the Public Sphere an Inquiry into a Category of Bourgeois*, Thomas Burger, Cambridge, MIT Press, 6th Ed.
- Hol, Antoine M. (2005) "Adjudication and the public realm an Analysis Based on the Work of Hannah Arendt", *Utrecht Law Review*, Vol. 1, Iss. 2, P. 40-55. <https://www.un.org/en/sections/resources-different-audiences/civil-society/index.html> https://www.who.int/social_determinants/themes/civilsociety/en/
- Ingram, James (2008) "What Is a "Right to Have Rights"? Three Images of the Politics of Human Rights", *American Political Science Review*, Vol. 102, No. 4, p. 401-416.
- (2015), "Democracy and Its Conditions: Étienne Balibar and the Contribution of Marxism to Radical Democracy", in" Breugh, Martin and Holman, Christopher and Magnusson, Rachel and Mazzocchi, Paul and Penner, Devin (Eds), *Thinking Radical Democracy: The Return to Politics in Post-War France*, Toronto, University of Toronto Press, p. 210-233.
- King John (Signataire) (1215) *Magna Carta*.
- Klabbers, Jan (2007) "Possible Islands of Predictability: The Legal Thought of Hannah Arendt", *Leiden Journal of International Law*, Vol. 20, Iss. 1, p. 1-23.
- Lechte, John (2018) "Rethinking Arendt's Theory of Necessity: Humanness as 'Way of Life', or: the Ordinary as Extraordinary", *Theory, Culture & Society*, Vol. 35, No. 1, p. 3-22.
- Luban, David (2015) "Arendt on the Crime of Crimes", *Ratio Juris*. Vol. 28, No. 3, p. 307-325.
- Volk, Christian (2010) "From Nomos to Lex: Hannah Arendt on Law", *Politics, and Order*, *Leiden Journal of International Law*, Vol. 23, p. 759-779.
- Wilkinson, Michael (2014) "Political Jurisprudence or Institutional Normativism? Maintaining the Difference between Arendt and Fuller", *Netherlands Journal of Legal Philosophy*, Vol. 43, No. 3, p. 240-259.
- Yildirim, Senem (2014) "Arendt's Promise to Civil Society: Bridging the Social and the Political", *The European Legacy*, Vol. 19, No. 7, p. 869-882.